

بررسی کتاب «اصول فلسفی حقوق» نوشته استاد جعفری لنگرودی

فهیمه ملک‌زاده^۱

سینا واحدزاده^۲

چکیده:

استاد جعفری لنگرودی، از مفاخر و مشاهیر علم حقوق ایران، حقوق‌دان، محقق و قاضی در سال ۱۳۰۲ ه.ش در شهرستان لنگرود گیلان در خانواده‌ای اهل علم به دنیا آمد. علوم آغازین را نزد پدر که مردی روحانی بود فرا گرفت. پس از طی دوران تحصیلاتش در دانش‌سرای مقدماتی رشت، سرانجام گمشده سالیان خود را درحوزه علم و احساس خراسان یافت و روزگاری دراز نزد برجسته‌ترین استادان زمان، به تحصیل فقه و تکمیل مطالعات حوزوی و اخذ درجه اجتهاد گذراند، سپس موفق به اخذ دکترای حقوق از دانشگاه تهران شد و همزمان به قضاوت در دادگستری و بیش از سی سال تدریس در دانشکده حقوق دانشگاه تهران و همچنین ریاست دانشکده اشتغال حتی در تدوین پیش‌نویس قانون اساسی بعد از انقلاب ۱۳۵۷ ایران نقش داشت.

تألیف قریب یکصد جلد کتاب و مقاله در طول بیش از پنجاه سال حاصل کارنامه درخشان علمی این اندیشمند بزرگ است، اگر عناوین کتابهای او را از فهرست ادبیات حقوقی ایران بردارند، دانش حقوق از بسیاری گنجینه‌های ناب خود تهی خواهد ماند. شاید لقب «دهخدای حقوق» دادن به وی پُربیراه نباشد، زیرا که وی اولین نویسنده دایره‌المعارف حقوقی ایران «در ۵ جلد»، اولین نویسنده فرهنگ حقوقی در ایران و اولین نویسنده ترمینولوژی حقوق در ایران است.

مقاله حاضر، باهدف شناساندن این حقوق‌دان به جویندگان دانش، با تأکید بر برخی مباحث مهم، به بررسی اولین تألیف وی یعنی کتاب «اصول فلسفی حقوق» می‌پردازد. توانمندی مؤلف در اولین اثرش نوید ظهور حقوق‌دانی پژوهشگر را می‌دهد. ضمناً رشد فلسفه حقوق و فقه می‌تواند تأثیراتی عمیق بر روند اصلاحات لازم در نظام قضایی بگذارد. چرخش سیطره پژوهش در این حوزه حقوق، از پژوهش‌های قانون و قاعده محور یا به تعبیر دیگر تکنیکال به پژوهش‌های فلسفی و بنیادین، می‌تواند به نظام‌مند شدن حقوق و ایجاد رویه‌ای عالمانه و آگاهانه کمک کند. دراین راستا به روش تحلیلی، توصیفی و کتابخانه‌ای این اثر در سه مبحث به لحاظ ساختار کلی، ساختار ظاهری و ساختار محتوایی مورد بررسی قرار می‌گیرد و درخاتمه به نتیجه‌گیری پرداخته می‌شود.

کلیدواژه: فلسفه حقوق، مکاتب حقوقی، قواعد حقوقی، حقوق طبیعی.

۱- مبانی نظری تحقیق

فلسفه حقوق^۱ به بحث از معنا و مبنای الزام‌آور بودن قواعد حقوقی و تمایز قواعد حقوقی، اخلاقی و مذهبی می‌پردازد و به نظریه‌های کلی درباره حقوق، قطع نظر از نظام یا شعبه خاص توجه دارد. ضمناً ذیل عناوینی چون کلیات حقوق و نظریه کلی حقوق هم بحث می‌شود، فلسفه حقوق چه به عنوان معرفتی درجه دو و چه به مفهوم متافیزیک حقوق، رشته‌ای تازه وارد به حوزه معرفتی در ایران است.^۲

علل و دلایل این تازگی مختلف است و از طرفی نگرانی و مقاومت در مقابل قانون در معنای جدید موجب شده است اساساً مفهوم قانون و مفاهیم مرتبط نزد اندیشه‌ورزان این رشته مبهم بماند و نوعی خلط مفهوم همواره در این زمینه حاکم باشد. همچنین، ناباوری به مستقل بودن حقوق در معنای جدید (که لزوماً به معنای استغنا و یکه‌تازی آن نیست) مانع از تلاش برای اتخاذ موضع در خصوص وجوه گوناگون قانون و حقوق جدید و نیز بنیان‌گذاری یک نظام فکری مستحکم در این زمینه شده است. فلسفه حقوق به پرسش‌هایی همچون الزام‌آور بودن قواعد، مبنای ارزش آنها، اهداف قواعد، تمایز قواعد حقوقی، اخلاقی و مذهبی و تمایز قانون خوب و بد می‌پردازد.^۳

لنگرودی در کتاب ترمینولوژی حقوق این‌گونه تعریف کرده است: «فلسفه حقوق، شعبه‌ای از علم حقوق است که در واحدهایی از اصول حقوقی جست‌وجوگری می‌کند تا بتواند آنها را در قواعد کوچک‌تر استعمال کند و آن قواعد را به وجه صحیح هدایت کند»؛ پس فلسفه حقوق به نوبه خود جویای وحدت در کثرت است. مقصود از کثرت همان قواعد کوچک‌تر است؛^۴ اما در اندیشه غرب، فلسفه حقوق به مفهوم مدرن و جدیدش تاریخی حدوداً دو بیست ساله دارد. اگرچه بخشی از تحقیقات کانت در باب فلسفه اخلاق و فلسفه حق، هگل شاید اولین تألیفاتی باشند که به شکلی مشخص سعی کردند تا حقوق و قواعد حقوق را مورد بررسی قرار دهند، ولی آرای فایده‌گرایانی^۵ همچون بنتام و جان آستین^۶ در قرن هجدهم و نوزدهم میلادی اولین جرقه‌های جدی برای به راه انداختن قطاری از جریان‌های فکری و نزاع‌های فکری متعدد در رابطه با حقوق است. فلسفه حقوق را می‌توان یکی از شاخه‌های فلسفه علوم اجتماعی دانست که به بررسی علل و ریشه‌های حقوق و قوانین حاکم در جوامع بشری می‌پردازد و پس از تحلیل مکاتب فکری، آن‌ها را

۱. Legacy philosophy

۲. فهیمی، عزیز الله، «فلسفه حقوق»، مجله پژوهش‌های فلسفی-کلامی، ش ۹ و ۱۰، ۱۳۸۰، ص ۱۶۳ تا ۱۸۳

۳. کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق، ج ۱، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷، ص ۱۹

۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۸، ش: ۱۰۴۷۴

۵. فایده‌گرایی نظریه‌ای در فلسفه اخلاق و تلاشی برای پاسخ به پرسش «چکار کنیم؟» است. بنا به سودمندگرایی، اخلاقی‌ترین عمل، عملی است که «سودمندترین گزینه برای افراد اثرپذیر» باشد، حتی اگر ذاتاً شر باشد. بنیان‌گذار آن جرمی بنتام می‌باشد.

۶. Bentham & J. Austin

ارزیابی می‌کند؛ از جمله این مکاتب، «مکتب حقوق طبیعی»^۱ یا حقوق فطری است، که طبیعت (فطرت) بشر را خاستگاه و ریشه همه قوانین و حقوق می‌داند.^۲

جریان‌های فلسفه حقوق در غرب هیچ‌گاه صرفاً در حوزه نظر باقی نماندند و تأثیراتی جدی در حوزه عمل داشته‌اند. از آنجا که حقوق دانشی است که اصول و کلیات مربوط به مقررات حاکم بر روابط اجتماعی را مورد بحث قرار می‌دهد و سؤالاتی همچون منشأ و خاستگاه این مقررات چیست؟ آیا این مقررات اموری حقیقی یا اعتباری هستند؟ ویژگی‌های قواعد حقوقی کدام است؟ همچنین بحث از اهداف، مبانی، منابع حقوق و مانند آن‌ها از مسائل فلسفه است؛^۳ اما این نوع بررسی در ایران سابقه چندانی ندارد و اگر چه بسیاری از مسائلی که تحت عنوان فلسفه حقوق مطرح است را می‌توان در اصول فقه یا کلام یا فلسفه یافت، ولی ادبیات منسجمی در این رابطه تولید نشده است. از طرفی رسیدن به تمدن نوین اسلامی بدون داشتن زیر ساخت‌های معرفتی و حکمی - فلسفی و نیز مبانی و مبادی فلسفه حقوق ممکن نیست. لیکن لنگرودی همان اوایل تحصیل دانشگاهی این مهم را یافته و با تألیف این کتاب در صدد حل این مشکل برآمده است و موجب شده حقوق‌دانان آثار دیگری در این زمینه پدید آورند. اثر ایشان سرشار از نظریات و ابتکارهای تألیفی به منظور تفهیم حقوق به زبان ساده و کاربردی است، در این راستا به مطالعه دیدگاه‌های وی در کتاب اصول فلسفی حقوق خواهیم پرداخت.

بی تردید باید اذعان داشت کمتر کتابی در رشته حقوق به اندازه کتابهای لنگرودی با ذهن محقق و دانشجوی حقوق درگیر بوده است. کتاب اصول فلسفی حقوق وی به دلیل قدمت اثر و تازگی رشته، معرفی جدی نشده است، در حالی که جایگاه تعقل به مثابه بنیان تحلیل فلسفی همواره زنده است و علمای شیعه نقش مهمی در ارتقای تبیینی میانه و به دور از قشری‌گری اشعری و تک‌سویی معتزلی داشتند، هنوز هم ایرانیان رویکرد فلسفی و تعقلی عمیقی به مسائل علمی دارند که حتی از منظر افراد سیاسی جهان هم قابل توجه است. لذا باید تدبیری در اعاده هویت فلسفی جامعه به ویژه در حوزه حقوق اندیشید. قابل ذکر است در فلسفه حقوق، فیلسوف به مطالعه مباحث حقوقی به روش فلسفی (روشی غیر از روش تجربی) می‌پردازد، اما آیا حقوق‌دان نیز می‌تواند به سراغ فلسفه برود تا دریابد با فلسفه می‌تواند برای مباحث حقوقی‌اش نظریه‌ای بیابد؟ قابل ذکر است فلسفه حقوق در این راستا پاسخ‌گو است.

۱. Natural law theory

۲. طالی، محمدحسین، «نظریه حقوق طبیعی در فلسفه حقوق»، فصلنامه معرفت، (۱۳۸۹)، ش ۴۶.

۳. دانش پژوه، مصطفی و خسروشاهی، قدرت الله، فلسفه حقوق، تهران، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۰، ص ۱۷

۲- ساختار کلی کتاب اصول فلسفی حقوق

لنگرودی با انتخاب کتاب «اصول فلسفی حقوق» به عنوان اولین اثر، سعی دارد به مسائل حقوق عمیق تر بیندیشد. زیرا وقتی به فلسفه حقوق پرداخته می‌شود، قصد آن است که نگرش عمیق تری به حقوق ایجاد شود. با اینکه این اثر اولین کار ایشان و همچنین در اوایل سالهای تحصیل دانشگاهی بوده است، اما نمایانگر اندیشه و رویکرد والایی است که وی به خوبی در راستای آن قدم برداشته است.

طرح مسائل فلسفی در حقوق، مبین اصالت و ریشه‌دار بودن آن است؛ چرا که منطق حقوق بر آزادی اندیشه قرار دارد. از این رو، در فلسفه حقوق به نظریه‌های کلی درباره حقوق، قطع نظر از نظام یا شعبه خاص توجه می‌شود، در این راستا نگارنده اشراف کامل داشته و به طرح مسائل فلسفی در حقوق پرداخته است.

این کتاب با کتابهای فلسفه حقوق کاملاً متفاوت طرح ریزی شده است در واقع به مبنای حقوق کاملاً مستقل و جدید به صورت دو جزء نگریسته شده است، جزء اول به عنوان «حقوق یک عنصری» نام گرفته است و نویسنده از آن به عنوان سیستم آزاد حقوق یاد می‌کند، لازم به ذکر است عنصر حقوق، عمل یا حالتی است، که عکس العملی در صحنه حقوق داشته باشد، یعنی اعمالی که از انسان صادر می‌شود همگی آنها صلاحیت نظر مقنن را ندارند، فقط برای یک سلسله اعمال خاص قانون وضع می‌شود، مثلاً اعمال اخلاقی و مذهبی منشأ اثر حقوقی نیست؛ اما داد و ستد، اجاره، نکاح و غیره در حول اعمال قضایی است یا حالات مختلفه انسان همچون جنون، صغر، افلاس و غیره از احوال قضایی می‌باشند که عنصر حقوقی را تشکیل می‌دهند.

جزء دوم این کتاب در مقابل جزء اول یعنی «حقوق چند عنصری» و یا سیستم تاریخی و ملی حقوق به تعبیر مؤلف است. «حقوق تک عنصری» متکی به یک فلسفه و منطق مستقل جدید است، مبنای این فلسفه، فوق ماتریالیسم و ایدالیسم است، بنابراین از دریچه چشم مادیون و روحیون به این بخش نباید نگریست و اصولاً نمی‌توان به مقیاس فلسفه دیگران، مطالب آن را تفسیر کرد. تأکید مؤلف برای درک بهتر آن، رعایت سلسله مراتب مطالعه کتاب از آغاز تا خاتمه است.

لازم به ذکر است «حقوق چند عنصری» به حقوقی گفته می‌شود که بیش از یک عنصر حقوقی داشته باشد و هر حقوقی که بین تأسیس‌های حقوقی آن رابطه واحدی پیش‌بینی نشده باشد مثلاً در همه حقوق‌های جهان ارتباطی بین نکاح و عقد بیع یا بین قتل و اجاره تصور نمی‌کنند و این تأسیس‌های حقوقی را مستقل از یکدیگر می‌شمرند. در حالی که این تصور نباید درست باشد و رابطه‌ای معنوی همه آنها را به هم متصل می‌کند. «حقوق چند عنصری» تحت دو عنوان «اعمال قضایی» (بیع، اجاره، وصیت و...) و «احوال قضایی» (صغر، جنون، افلاس و...) بررسی می‌شود.

اما حقوق یک عنصری، حول یک محور و یک عنصر حقوقی می‌گردد، عنصر مذکور یعنی «محرومیت» یک «حالت قضایی» است. از آنجا که این حالت طبیعی‌ترین حالات انسان است حقوق ناشی از این عنصر

یک حقوق طبیعی روشن و خالص خواهد بود و از آنجا که این حالت طبیعی ذاتاً از انسان جدا نمی‌شود، «حقوق یک عنصری» هم ذاتاً از انسان جدا نخواهد بود. در واقع اموری که در «حقوق چند عنصری» مستقلاً عنصر حقوقی تلقی شده‌اند در حقوق یک عنصری، مظاهر مختلف عنصر «محرومیت» هستند، مثلاً بیع، نکاح، هبه، مسئولیت مدنی و جزایی و غیره که هدف همگی دفع محرومیت یا رفع محرومیت است و حتی خود قانون‌گذاری هم برای رفع محرومیت یا دفع محرومیت است. مثلاً در «حقوق یک عنصری» به کمک عنصر محرومیت، «جرم» چنین تعریف می‌شود: «هر عملی که موجب محرومیت غیر شود، به طوری که طبعاً مقدار آن محرومیت قابل تقویم به پول نباشد، جرم است» که به وسیله یک قدرت مرکزی به نام اصل عدم محرومیت اداره می‌شود.

هدف نویسنده از جوهره حیات بشر گرفته شده است، یعنی تحکیم مبانی «محبت» بین بشر است و تمام راه‌ها در این فلسفه به آن مقصد منتهی می‌شود. اصول فلسفی حقوق رشته جدیدی است که به نظر نگارنده قانون‌گذاران را در تنظیم و اصلاح قوانین و اداره اجتماعات و قضات را در استنباطات و دانشمندان حقوقی را در طریق حل مجهولات حقوقی راهنمایی می‌کند.

۳- ساختارهای شکلی و ظاهری اثر

از منظر ظاهری، کتاب دارای دو بخش است، بخش اول دارای ۹ فصل که شامل: ماهیت و منشأ حق، روش در تحقیقات حقوقی، حقوق چند عنصری و یک عنصری، عدالت عنصر حقوق نیست، حقوق طبیعی در رژیم حقوق یک عنصری، حقوق ثبوتی و اثباتی، روح حقوق و روح قانون، روش استنباط و اقسام اصول است. بخش دوم مجتملاً بر ۱۴ اصل همچون: اصل اباحه، اصل تضامن در ضمان، اصل تفسیری بودن قانون، اصل تقابل منافع براساس رفع محرومیت، اصل تقصیر، اصل حاکمیت ملی، اصل حاکمیت اراده، اصل عدم انحصار حق و... تقسیم شده است.

۳-۱- نویسنده کتاب سعی کرده است در عنوان بندی محتوا، از الگوی شمارگان استفاده کند، که هر شماره ناظر بر موضوع جدیدی است و ذیل هر شماره موارد جزئی‌تر با شماره‌های غیرمسلول تقسیم بندی شده‌اند. نویسنده استراتژی خاص تحقیقاتی خود را نمایان کرده است و کتاب را دارای قابلیت ارزیابی علمی کرده، که با درایت و شفافیت تابع قواعد قابل تبیین است.

۳-۲- سبک بررسی و تحلیل پژوهش وی برای عموم معتبر است، چرا که در عمل می‌توان فرضیه را اثبات کرد. برای مثال وی به تعریف و ماهیت حقوق و حق پرداخته است. با توضیح جنبه‌های متغیر و ثابت عوامل هشتگانه حق آورده‌اند: «... تمام عوامل هشتگانه حق از لحاظ کمیت و کیفیت متغیر می‌باشند، اما از لحاظ ماهیت تغییر نمی‌کنند همچون عامل اول یعنی روزی صاحب حق فقط شخص طبیعی بوده است ولی امروزه اشخاص حقوقی نیز صاحب حق هستند»^۱

وی هدف قانون‌گذار و فضاوت را هماهنگ کردن محرومیتها می‌داند و معتقد است: «محرومیتی که قاعده حقوقی ایجاد می‌کند (محرومیت مثبت) باید کوچکتر از محرومیتی که قاعده حقوق رفع می‌کند (محرومیت منفی) باشد. ضمناً برای اینکه این قواعد حقوقی حفظ و به حیات خود ادامه دهند نیاز به یک قدرت مرکزی (ضمانت اجرا) دارد».

۳-۳- نویسنده کتاب در راستای اهمیت فلسفه حقوق بر این نکته تأکید دارد که: «دانستن حقوق بدون شناختن طبیعت انسان امکان ندارد» و لزوم مطالعه فصل سوم این اثر که روابط فلسفه و حقوق را آشکار کند، تأکید می‌شود و معتقد است «اصول فلسفی حقوق» حقوق چند عنصری بوده و هست. در واقع تمام عناصر حقوقی در حقوق چند عنصری تحت دو عنوان است:

الف: اعمال قضایی مانند: بیع، اجاره، وصیت، حکومت ملت بر ملت و غیره.

ب: احوال قضایی مانند: صغر، جنون، افلاس، فوت و غیره.

باید توجه داشت که خود این دو عنوان، دو عنصر حقوقی نیستند بلکه مصادیق این دو عنوان هستند که عناصر حقوقی را تشکیل می‌دهند.^۱

نکته مهمی که نویسنده کتاب در اینجا درصدد آن است اولاً بیان خاصیت مهم «حقوق چند عنصری» در مرحله قانون‌گذاری است، یعنی قانون‌گذار هر یک از عناصر مذکور را مستقلاً در نظر می‌گیرد و سعی می‌کند قوانینی برای تنظیم احتیاجات مربوط به آن عنصر را تهیه کند بدون اینکه به فکر کشف روابط بین این عناصر باشد. مثلاً عنصر حقوقی «اضرار» منشأ اصل لاضرر و قوانین مسئولیت مدنی و خیارات و غیره است و عنصر «جرم» منشأ قوانین جزا است، قانون‌گذار وقتی قوانین مسئولیت مدنی را تهیه می‌کند هیچ نظری به عنصر جرم ندارد. به همین جهت می‌بینید که در مسئولیت مدنی اصل تسبیب را در نظر می‌گیرد. ثانیاً به نواقص حقوق چند عنصری می‌پردازد، از جمله استقلالی که قانون‌گذار در حقوق چند عنصری برای عناصر حقوقی قائل شده ارتباط قوانین را کم نموده و بر تضاد و عدم تناسب قسمتهای مختلف قوانین می‌افزاید و به این ترتیب ریشه حقوق را سست می‌سازد؛ نویسنده مثالهایی برای روشن شدن این موضوع آورده‌اند از جمله «در قانون مدنی ایران و فرانسه در مسئولیت مدنی نسبت به بعضی موارد اصل تسبیب راجاری ساخته‌اند و نسبت به برخی موارد اصل تقصیر را با اینکه این تبعیض به هیچ وجه سند حقوقی ندارد».^۲

این‌گونه نواقص حقوق چند عنصری را حتی در بحث حقوق اثباتی و ثبوتی نیز آورده‌اند: «در حقوق چند عنصری روابط بین حقوق ثبوتی و اثباتی بسیار کم است. عدم رابطه بین حقوق ثبوتی و حقوق اثباتی بود که قضات فرانسه را مجبور به تغییر (اصل تقصیر) به (اصل تسبیب) در مسئولیت مدنی کرد و با برقرار

۱. همان، ص ۱۲

۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، اصول فلسفی حقوق. تهران، چاپخانه موسوی، ۱۳۳۲، فصل سوم، ص ۱۲

ساختن رابطه بین حقوق ثبوتی و حقوق اثباتی است که ما را هم از (اصل تقصیر) و هم از (اصل تسبیب) بی‌نیاز می‌کند و (اصل جبران محرومیت وارده) را به جای آنها قرار می‌دهد.^۱

۳-۴- به نظر مؤلف تحقیقات حقوقی با تقلید فلسفی قدیم جمع نمی‌شود، در این زمینه آورده‌اند: «پاره‌ای از اهل نظر تصور می‌کنند تحقیقات فلسفی دیگران را پایه و اساس تحقیقات حقوقی خود قرار می‌دهند و هرگونه تحقیقات جدید فلسفی را زاید می‌دانند. درحالی‌که این مبدأ انحراف حقوق دانان می‌باشد، یعنی برای ریشه‌یابی قواعدی که حاکم بر حیات اخلاقی و حقوقی انسان است با اینکه باید تحقیقات بر روی امور کلی یعنی انسان‌شناسی که شامل: جهان‌شناسی، ماهیت انسان و زندگی کنونی و معمای مرگ انجام دهیم یعنی فلسفه قدیم که محصول افکار بلند مخصوصاً فلاسفه یونان مانند سقراط، افلاطون و ارسطو و جانشینان آنها است، اما آن فلسفه با وجود ایراداتی که بر آن شده است، در هر صورت حل شده است و دیگر بحث در فلسفه قدیم لازم نیست بلکه با فنون استدلال فلسفی جدید می‌توان تحقیقات حقوقی انجام داد».^۲

از آنجا که مسائلی جدید نیازمند نگاه زمان و مکان کنونی است، بنابراین نویسنده کتاب، فصل دوم کتاب را به روش فنی به تحقیقات حقوقی، تحت عنوان روش علوم اجتماعی اختصاص داده است و به عناوینی از جمله روش استفاده از تعاریف علوم متعارفه، روش بحث و استدلال، نقد، تحلیل، مقایسه، روش اصل عدم محرومیت و روش استقرا که شرح این روشها را به عهده جلد دوم دوره فلسفه (کتاب نئومتدولوژی) واگذار کرده است.

مؤلف به نقش اساسی استدلال در قلمرو حقوق شکلی معتقد است. در این زمینه آورده‌اند: «در علوم اجتماعی مانند علوم حقوق بسیار اتفاق می‌افتد که بین اندیشه و واقعیت، فاصله و شکاف ایجاد شود و کسی که ذهن فلسفی دارد و بسیار می‌اندیشید آن فاصله‌ها و شکافها را چنان می‌بیند که آدمی با چشم خود، محسوسات را مشاهده می‌کند. فیلسوف که عهده‌دار علاج این رویدادها می‌شود نمی‌تواند بی‌تفاوت از کنار آنها بگذرد و یا با اتکا به آرای کسانی که آن فاصله‌ها را پدید آورده‌اند اخذ تصمیم کند، پس او نباید در اخذ تصمیم از منفرد ماندن، هراس داشته باشد بلکه فقط باید به استدلال صحیح بیندیشد و راههای از بین بردن فاصله‌های مذکور را نشان دهد و یا لاقلاً فاصله‌ها را کم کند تا به حقیقت نزدیک شود».^۳

۳-۵- نویسنده کتاب کوشش کرده است منابع دست اول را در متن کار خود قرار دهد و منابع دست دوم را به عنوان شاهد مدعای خود برای نفی یا اثبات ادعایش چاشنی نوشته‌اش به کار گیرد. این امر باعث ارزش و اعتبار بیش از پیش اثر فوق شده است.

۱. همان، ص ۱۳ و ۱۴

۲. همان، ص ۸ و ۹

۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، فلسفه حقوق مدنی، ج ۲. تهران، گنج دانش، چاپ ۳، ۱۳۹۳، ص ۳۱۴

۴- ساختار محتوایی اثر

محتوای کتاب به گونه‌ای تهیه شده که برای محققان آشنا به حوزه‌های حقوق، سلیس و روان است، ضمناً به آموزه‌های دینی رویکردی مبتنی بر افراط یا تفریط ندارد. علیرغم منابع خارجی فراوان نمی‌توان محتوای کتاب را صرفاً پاره‌هایی ترجمه شده از کتاب‌های خارجی دانست. چرا که مؤلف در مباحث از تحلیل بومی بی‌بهره نیست و به داده‌های هم سو با تفکر معاصر ایرانی استناد کرده است.

۴-۱- مؤلف در این اثر با بهره‌گیری از تحلیل‌های فلسفی و استدلال‌های فقهی و حقوقی، گاه ضابطه‌ای جدید را پدید می‌آورد، که می‌تواند راه گشای بسیاری از دانش پژوهان باشد و به عنوان خمیرمایه تدوین قوانین موضوعه مورد توجه قرار گیرد. ایشان معتقد به ایجاد فلسفه فقهی بالنده و نظریه پردازیهای حقوقی است، امری که متأسفانه در دانشکده‌های حقوق و الهیات مغفول واقع شده است و بعضاً برخی به دیده تفتن به آن می‌نگرند. در حالی که لنگرودی معتقد است: «فلسفه فقه و نظریه‌های حقوقی در نظام اسلام باید بر پایه نظام اصالت عمل استوار شود».^۱

اهمیت اصالت عمل از دیدگاه وی به حدی است که در فلسفه حقوق مدنی نیز آورده است: «اصالت عمل در فلسفه حقوق مدنی مقامی ممتاز دارد ما در سایه این اصل راه را در نشیب و فراز مشکلات حقوق مدنی نشان می‌دهیم: عرف برای اینکه وجود پیدا کند باید سه مرحله را طی کند: اول - عمل معین، دوم تکرار آن عمل، سوم - شیاع تکرار آن عمل در یک محل یا یک منطقه یا یک کشور. ضمناً در مرحله اول و دوم (در رابطه با لزوم عقود قدیمی چون نکاح و معاوضه) اصالت عمل بر لزوم آن عقود وجود داشت حال آنکه هنوز عرف مذکور نبود، در مرحله سوم هم که عرف پدید آمد تغییری در وجود اصالت عمل مذکور ندارد بلکه عرضی بود که عارض بر اصالت عمل شده بود. در هر حال اصالت عمل یکی از ابعاد فلسفه حقوق مدنی است».^۲

۴-۲- به نظر می‌رسد مؤلف، خمیرمایه ملی - دینی (اسلامی) را در کار خویش قابل توجه می‌داند و بر پایه این باور سعی می‌کند، در نگارش این کتاب دغدغه ایران و اسلام را کنار نگذارد و این نکته دستیابی مؤلف را به آرمانهای خویش بهتر فراهم کرده است؛ همچنین وی به این امر وقوف کامل داشته است که اگر به ایجاد بسترها و زیر ساخت‌های بومی و دینی به وسیله مرزبندی‌های نظام حقوق اسلامی و نظام حقوق مدرن توجه نشود، با توجه به حاکمیت قدرتمند دستگاه فلسفی مدرن در نظام‌های حقوقی فعلی، ممکن است جریان آینده نظام حقوقی کشور نه تنها مسیر اسلامی‌سازی بیشتر و تناسب با فرهنگ بومی را ایجاد نکند، بلکه زمینه‌های مدرنیزاسیون و سکولاریزاسیون^۳ در نظام حقوقی ایران را با سرعت بیشتری

۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، فن استدلال منطق حقوق اسلام، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۲، ص ۱۱ تا ۳۲.

۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، فلسفه حقوق مدنی، پیشین، ص ۳۰۵.

۳. سکولاریزاسیون (Secularization) فرایندی است که در آن جامعه از یک هویت دربست دینی به رابطه‌ای جداتر دست پیدا می‌کند. همچنین اصطلاحی است که به باور کلی در مورد تاریخ می‌دهند؛ بدین صورت که آن را پیشرفت جوامع به سمت مدرنیته و کم شدن وابستگی

فراهم کند. فلذا رویکردهای بومی و تسلط آنها بر معارف حوزوی و حکمت اسلامی لازمه این مبحث است که مؤلف به خوبی آن را مد نظر قرار داده است.

۳-۴- مؤلف از مکتب خاصی طرفداری نکرده و کوشیده است آرا و نظرات مکاتب موجود را بی‌طرفانه بیان کند. نگارنده با طرح عدالت در حقوق چند عنصری و تک عنصری به شیوه‌ای مناسب به مکاتب فلسفی با روش شناختی همراه با آوردن عنصر عدالت در تعریف حقوق از مهمترین ویژگی‌های این اثر است چنان جمله‌پردازی کرده است که در جهان شیفته عدالت امروز خواننده خود را شیفته عدالت می‌یابد.

وی در بحث عدالت در «حقوق چند عنصری» آورده است: «در حقوق چند عنصری» عدالت عالی‌ترین عنصر حقوقی تلقی می‌شود، به طوری که گفته شده تمام قوانین برای فعلیت دادن به عدالت است. ارسطو سعی داشت که عدالت را محور حقوق قرار دهد. امروز هم کسانی که تحقیقات عمیق حقوقی دارند عدالت را محور حقوق می‌شناسند. در «حقوق چند عنصری» مردان برجسته‌ای چون «فرانسواژنی» دیده می‌شوند که مطالعات دقیقی راجع به عدالت کرده‌اند. نویسنده کتاب از مجموع نظرات پروفیسور ژنی نکاتی استنباط کرده است که به قرار ذیل است:

الف- عدالت خود به خود در حقوق منعکس نمی‌شود ولی مستخرجات عدالت در حقوق منعکس می‌شود.
ب- عدالت طبعاً مفهوم مبهم و نارسایی است و مستخرجات آن نارساتر و مبهم‌تر (ولی قاطع‌تر) است.^۱
ضمناً ایشان نتیجه گرفته است: «حقوق چند عنصری» اصلاً روی پایه‌های مبهمی قرار دارد. این نتیجه را اگر در خارج با «حقوق چند عنصری» بسنجید کاملاً صحیح خواهد بود؛^۲ اما در بحث عدالت در «حقوق یک عنصری» آورده‌اند:

عدالت در «حقوق یک عنصری» به هیچ وجه حقوقی نیست، زیرا علامت عنصر حقوقی این است که موضوع قانون واقع شود و عدالت نمی‌تواند موضوع قانون واقع شود. مثلاً بیع، نکاح و غیره موضوع قانون واقع می‌شوند (چنان که می‌گویند: بیع سلف صحیح است، یا نکاح با کسی که سنش کمتر از سن قانونی است ممنوع است و همچنین است محرومیت چنانکه گویند: محرومیت وارده بر غیر باید جبران شود. در واقع (قانون اصل جبران محرومیت وارده)

وی اضافه می‌کند «عدالت خود از مشتقات (محرومیت) است زیرا محرومیت است که ما را به فکر عدالت خواهی می‌اندازد، هرگاه بتوانیم محرومیت را از صحنه بشریت حذف کنیم عدالت خود به خود حذف خواهد شد. ما عدالت را برای رفع محرومیت می‌خواهیم نه محرومیت را برای عدالت، یعنی محرومیت

به دین می‌دانند، درحالی‌که دین جایگاه خود را به عنوان یک مرجع اصلی از دست می‌دهد. در واقع کنار گذاشتن دین است.

۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، اصول فلسفی حقوق، تهران، چاپخانه موسوی، ۱۳۳۲، فصل ۴، ص ۲۱

۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، پیشین، ص ۲۱

علت وجود عدالت است زیرا ما وقتی که احساس محرومیت می‌کنیم به فکر عدالت می‌افتیم، پس همان‌طور که، علت مقدم بر معلول است محرومیت هم مقدم بر عدالت است و باید ریشه عدالت را در محرومیت جست‌وجو نمود چه بشر طبعاً محروم است ولی طبعاً عادل نیست»^۱.

از نگاه لنگرودی قوانین خود به خود تأمین‌کننده عدالت نیستند زیرا آنچه که بخشی از عدالت را در جامعه محقق می‌کند نه خود قوانین بلکه اجرای قوانین است، در نگاه نهایی صرف اجرای قوانین هم محقق تمام و کمال عدالت نیست زیرا در عصر شتاب، پدیده‌های حقوقی با سرعت نور در تغییر و تحول‌اند در حالی که تغییر و اصلاح قوانین به دلیل مکانیزم نسبتاً دشواری که دارد به کندی صورت می‌پذیرد. بدیهی است خلأ قانونی یا نداشتن قانون مناسب جامعه را با مشکلات سختی روبه‌رو می‌کند.^۲ همچنین اعتقاد دارد حقوق باید در خدمت عدالت باشد. وی معتقد است: «تلاش‌های علمی گسترده و طولانی صاحبان همت در علوم و عاشقان عدالت می‌تواند شناسنامه دادگستری جدید را به دست دهد»^۳.

دغدغه شناخت قانون و تعیین معیاری برای تعیین عدالت در طول تاریخ فلسفه، همواره ذهن متفکران مختلف را به خود مشغول داشته است. مباحث مختلفی که در آیین رواقیون، حقوق روم و فلسفه قرون وسطی و رنسانس در مورد قانون و ملاک کشف آن مطرح شده است، نشان دهنده دل‌مشغولی اندیشمندان این دوره‌ها به مسائل فلسفه حقوق است.

مؤلف در این زمینه، فصل هفتم کتاب را به آن اختصاص داده و آورده است: «ماهیت روح قانون عبارت است از اصول و نظریات علمی که پایه یک یا چند ماده قانون باشد، عدالت یک پدیده اخلاقی است و به هیچ وجه نمی‌تواند در صحنه حقوق خط مشی قانون‌گذاران و قضات را معین و آزادی اراده آنها را در تنظیم و تطبیق قانون محدود به روش قاطع کند، ولی اصل عدم محرومیت که در «حقوق یک عنصری» روح حقوق تلقی شده است می‌تواند آزادی اراده قانون‌گذاران و قضات را در ایفای وظیفه محدود و مشخص سازد، (در جزء دوم کتاب که تطبیق اصول می‌باشد این مدعا را روشن ساخته است)؛ بنابراین روح حقوق اصل عدم محرومیت است و روح قانون نبودن آنها که از مراجعه به کدهای مختلف معلوم می‌شود، زیرا هیچ وقت نمی‌توان ماده یا مواد قانونی پیدا کرد که روح آنها اصل عدالت باشد»^۴.

در جای دیگر آورده‌اند: «در حقوق چند عنصری» بین روح حقوق و روح قوانین فرق دارد، روح حقوق به آن عامل واحدی گفته می‌شود که هدف جمیع مسائل حقوقی در تمام زمانها و مکانها بوده و هست و

۱. همان، ص ۲۱

۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، پیشین، فصل ۷، ص ۳۲ و ۳۳ و ۳۴

۳. همان، ص ۳۲ و ۳۳ و ۳۴

۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، اصول فلسفی حقوق، تهران، چاپخانه موسوی، ۱۳۳۲، فصل ۷، ص ۳۳

خواهد بود، در حقیقت قوه محرکه حقوق است یعنی «اصل عدم محرومیت» یا قوه گریز از محرومیت است. کافی است بگوییم هر قانون هر قدر هم که منحرف باشد باز هم به منظور رفع محرومیت مقرر شده است، عدالت باید هم مبنای قانون باشد و هم یکی از اهدافی که قانون در نظر دارد تلقی شود.^۱ اما در حقوق تک عنصری روح قانون و روح حقوق چندان فرقی نمی‌کند زیرا که روح قانون رفع محرومیت است. حتی وی در دانشنامه حقوق خود آورده است: «عدالت روح قوانین است اگر عدالت نباشد جسم بی‌جان بیش در پیش خواهد بود، نهایت دقت در فهم قانون، اگر منهای عدالت صورت گیرد در حکم مومیایی کردن مردگان است، یک مورچه که جان دارد از هزار مرده مومیایی شده بهتر است. «عدل ساعة خیر من عبادة سنة» یک ساعت اجرای عدالت از عبادت یکسال برتر است.^۲

۴-۴- نویسنده کتاب سعی کرده است سنت مکتوبات فلسفی را حفظ کند، به خصوص سیطره مکتب حقوق طبیعی که مابقی مکتب‌ها به نوعی مدیون این مکتب هستند. وی با ظرافت خاصی بر این مهم واقف است و با ارائه حقوق طبیعی در رژیم «حقوق یک عنصری» و «چند عنصری» در فصل پنجم کتاب، آن را به خوانندگان خود عرضه کرده است؛ اما از مجرای فلسفه وارد حقوق شده است نه از مجرای مکاتب حقوقی و چون اساس فلسفه از راه علت به معلول می‌رسد، قبلاً مبحثی تحت عنوان انسان‌شناسی افتتاح نموده و به شناختن طبیعت انسان و آثار مباحث مختلف و قوانینی که از جوهر حیات انسان به دست آورده است از جمله اصل عدم محرومیت که سیستم جدید حقوقی بر اساس همین اصل بنا شده است و اصل عدم محرومیت و مشتقات آن همگی مقتضای طبیعت انسان هستند، لذا حقوق طبیعی به مفهوم ساده خود باید از مقتضات طبیعت انسان باشد. بنابراین حقوق طبیعی کلیه اصول و قوانین مستخرج از اصل عدم محرومیت است. زیرا طبعاً انسان محروم است، بنابراین آنچه که با میزان اصل عدم محرومیت سنجیده شود حق طبیعی است و یکی از مشخصه آن حقوق طبیعی مافوق عدالت است، خود عدالت نیست. باید یادآوری شود که حقوق طبیعی و قانونی دو نوع حق است. حقوق طبیعی به قوانین یا آداب و رسوم خاصی از فرهنگ یا حکومت وابسته نیستند و بنابراین جهانی و غیرقابل انکار هستند. (با قوانین انسانی لغو یا محدود نمی‌شوند) حقوق قانونی که به وسیله یک سیستم حقوقی به فرد اعطا شده (که می‌توانند اصلاح یا لغو و توسط قوانین انسانی محدود شوند). بدون آن که مشروط به توافق دیگران، وجود نهادهای سیاسی و قضائی یا قوانین و سنت‌ها باشد؛ بنابراین حقوق طبیعی به هر انسان در هر زمان و هر مکانی تعلق دارد. اما مکتب حقوق طبیعی بر آن است که حقوق طبیعی و به تعبیر دیگر اخلاق باید بر قوانین موضوعه حاکم باشد.^۳

۱. قنبری، محمد رضا، برتارک علم (شرح زندگانی، افکار و آثار استاد محمدجعفر جعفری لنگرودی). تهران، گنج دانش، ۱۳۸۶. ص ۱۶

۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، دانشنامه حقوقی، ج ۱. تهران، امیر کبیر چاپ ۵۱، ۱۳۷۵، ص ۱ و ۲۲

۳. جعفرزاده، یوسف و امین کلپیر، نصرالله. «دیدگاه مکاتب حقوق طبیعی و اثباتی درباره رابطه قانون و اخلاق». شناسه (COI) مقاله:

LAWI۰۱_۰۷۸ منتشر شده در نخستین کنگره بین‌المللی حقوق ایران، ۱۳۹۴.

ارتباط میان قانون و اخلاق از مباحث مهم فلسفه حقوق است؛ اینکه آیا قانون باید از اخلاق پیروی کند یا اینکه بعد از تصویب قانون در مقام اجرا نباید به اخلاق بها داد. واقع امر این است که اخلاق مهم‌ترین ضمانت اجرای قانون است. اگر چنانچه قانون به اخلاق توجه نکند توان اجرای خود را از دست خواهد داد. از طرف دیگر بها دادن به اخلاق در مقام اجرای قانون، استحکام قانون را از بین می‌برد و هرج و مرج را حاکم می‌کند. اما مکتب حقوق تحقیقی یا اثباتی بر این باور است که باید مرز اخلاق را از حقوق تفکیک کرد و اخلاق نباید در مقام اجرای قانون دخالت کند.^۱

۴-۵- یکی از مباحث قابل تأمل و بسیار جالب در این کتاب که در فصل هشتم به آن پرداخته شده است، روش استنباط در حقوق است. نویسنده کتاب در دو قسمت به روش استنباط در «حقوق چند عنصری» و روش استنباط در «حقوق یک عنصری» پرداخته است. وی معتقد است: در «حقوق چند عنصری» دو روش مختلف استنباط دیده می‌شوند: الف) طریقه تقدیم احتیاجات مردم بر مراد قانون ب) طریقه تقدیم مراد قانون بر احتیاجات. که هر یک از دو روش فوق نیز بر دو قسم است: یکی طریقه تفسیری که مخصوص دادرسی مدنی است، دومی طریقه غیر تفسیری که مخصوص دادرسی کیفری است.

در طریقه تقدیم احتیاجات مردم بر مراد قانون، که مورد توجه قضات واقع می‌شود، احتیاجات مردم، بعد از مطالعه در مقتضیات روز و وضع مسیر احتیاجات عمومی، رجوع به قانون می‌کند، اگر قانون به سهولت قابل تطبیق بر مورد بود که تطبیق می‌شود و گرنه با تفسیرهای جدید و با (قیاس مستنبط العله) سعی می‌کند قانون را متشکل به شکل احتیاجات مردم کند، اگرچه که مخالف با ظواهر قانون باشد. در این روش حتی از مخالفت با روح قانون هم امتناع ندارند. چنانکه سابقاً دیدیم قضات فرانسه اصل تفسیر را که روح مواد ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۶ قانون مدنی فرانسه است متروکه گذاشته‌اند و روح جدیدی (اصل تسبیب) در آنها دمیده‌اند.

نکته جالب اینکه وی به مزایا و معایب این روش استنباط اشاره دارد از جمله مزایای آن، مراعات احتیاجات مردم و رفع محرومیت‌های آنها ذاتاً مطلوب است. اما عیب این روش تغییر قانون است که به نام تفسیر قانون (البته نه در همه موارد) اتفاق می‌افتد، چون تغییر قانون به شکل بالا به نام تفسیر قانون به دست قضات انجام می‌گیرد که معمولاً جنبه علمی ندارد (خصوصاً در مسائل مهم اجتماعی مانند ضمان قهری که یک میدان وسیع حقوقی است) همانند این عمل در میان قضات فرانسه از اصل تفسیر دست برداشته و به اصل تسبیب روی آورند که مورد انتقاد پاره‌ای از علمای حقوق قرار گرفت.^۲

حتی در این مبحث نویسنده با بیان جسورانه به نقد و بررسی پرداخته است، برای نمونه: «... نقد تفکیک روش استنباط در امور مدنی و جزایی با مراجعه به سراسر حقوق چند عنصری این نکته را روشن می‌سازد

۱. جعفرزاده، یوسف و امین کلیر، نصرالله، پیشین

۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، اصول فلسفی حقوق، تهران، چاپخانه موسوی، ۱۳۳۲، فصل ۸، ص ۴۳

که هیچ سند حقوقی بر تفکیک روش استنباط در امور مدنی و جزایی وجود ندارد، جز مفاسدی که مولود طبیعت حقوق چند عنصری است و از نقص استنباط حقوقی جهان به خوبی روشن می‌شود که از نقص عمل قضات نیست بلکه ناشی از نقص قوه قانون‌گذاری است که نتوانسته نسبت بین حجم قانون و حجم احتیاجات مردم را طوری برقرار کند که موجب بی‌تعدالی نشود که باعث عکس‌العمل این حقیقت در اصول فلسفه حقوق تجلی کرده است».

۴-۶- یکی از مباحث قابل تأمل در این کتاب، رصد ارتباط اصول با حقوق است که نویسنده به شیوه‌ای خاص در فصل نهم به آن پرداخته است. در این فصل به اقسام اصول، موقعیت اصول در حقوق، تقسیمات اصول، اصل زاینده^۱ و اصل عقیم^۲ مورد بحث قرار گرفته است، آنچه در این مبحث نمود دارد، تأکید نویسنده بر عدم وحدت اصول متعدد در حقوق است. وی با مثالی دو اصل را انتخاب کرده است: ۱- اصل مساوات (در حقوق سیاسی) ۲- اصل در عملیات تاجر، این است که تجارتي باشد، مگر اینکه خلافش ثابت شود. (این یک اصل در حقوق تجارت است که شعبه‌ای از حقوق مدنی است) بین این دو اصل وحدتی وجود ندارد. وی به نکته‌ای اهتمام دارد و آن توجه به اصول فلسفی حقوق است که این خاصیت را دارد تا حقوق را منظم و ساده کند و از انحرافات حقوقی حتی المقدور بکاهد.^۳

از آنجا که اصول در حقوق مهم است، جزء دوم کتاب به چهارده اصل اختصاص یافته است از جمله اصل عدم محرومیت، اصل حاکمیت ملی، اصل آزادی حقوق، اصالة الجواز در عقود و... پرداخته شده که یکی از نکات مثبت کتاب است. نویسنده با تطبیق اصل عدم محرومیت به موارد مختلف از جمله ایقاعات، ادله اثبات دعوی و... به نفع محرومیت یا رفع محرومیت پرداخته است. مثلاً در ادله اثبات دعوی آورده‌اند: ادله اثبات دعوی باید «طریقیّت» داشته باشد نه موضوعیت (خواه در امور جزایی و خواه در امور مدنی) زیرا دلیل طبعاً باید طریقیّت داشته باشد و موضوعیت داشتن خلاف مقتضای طبیعت آن است و چنین دلیلی طبعاً مستعد ایجاد محرومیت است. بنابراین اقرار، شهادت، قسم، مادامی منشأ اثرند که کاشف از واقع قضیه باشند. قانون‌گذاران باید هر چه بیشتر سعی کنند به کمک قواعد عمومی (مانند اصول فلسفی حقوق) با قواعد اغلبی مانند «قاعده ید» راه حل قبلی برای دعاوی به دست قضات بدهند. تا نوبت به استفاده از اقرار، شهادت، قسم نرسد.

۱. اصلی است که به کمک آن مجهولی از مجهولات حقوقی حل می‌شود و نیاز به استدلال دارد مانند اصل عدم محرومیت.

۲. اصلی است که نمی‌توان با آن مجهولی را حل نمود مانند اصل مساوات (در حقوق سیاسی) و اصل حاکمیت اراده (در حقوق مدنی).

۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، اصول فلسفی حقوق، تهران، چاپخانه موسوی، ۱۳۳۲، فصل نهم، ص ۴۸ و ۴۹ و ۵۰.

نتیجه‌گیری:

اصول فلسفی حقوق رشته‌ای جدید است که به نظر نگارنده مقاله قانون‌گذاران را در تنظیم و اصلاح قوانین و ادارهٔ اجتماعات و قضات را در استنباطات و دانشمندان حقوقی را در طریق حل مجهولات حقوقی راهنمایی می‌کند. کتاب اصول فلسفی حقوق لنگرودی با دیگر کتب فلسفه حقوق کاملاً متفاوت طرح ریزی شده است. یعنی از مجرای فلسفه وارد حقوق شده است که نه از مجرای مکاتب حقوقی و به مبنای حقوق کاملاً مستقل و جدید به صورت دو جزء نگریسته شده است، جزء اول به عنوان حقوق یک عنصری نام گرفته که نویسنده کتاب از آن به عنوان سیستم آزاد حقوق یاد می‌کند. جزء دوم این کتاب در مقابل جزء اول است یعنی «حقوق چند عنصری» و یا سیستم تاریخی و ملی حقوق به تعبیر نویسنده می‌باشد. همان‌طور که گفته شد حقوق چند عنصری، حقوقی است که بیش از یک عنصر حقوقی داشته باشد و هر حقوقی که بین تأسیس‌های حقوقی آن رابطه واحدی پیش‌بینی نشده باشد. مثلاً در همه حقوق‌های جهان ارتباطی بین نکاح و عقد بیع یا بین قتل و اجاره تصور نمی‌کنند و این تأسیس‌های حقوقی را مستقل از یکدیگر می‌شمرند. حقوق چند عنصری تحت دو عنوان: اعمال قضایی (بیع، اجاره، وصیت و...) و احوال قضایی (صغر، جنون، افلاس و...) مطالعه می‌شوند.

حقوق یک عنصری، حول یک محور و یک عنصر حقوقی یعنی «محرومیت» که یک «حالت قضایی» است، می‌گردد. در واقع اموری که در حقوق چند عنصری مستقلاً عنصر حقوقی تلقی شده‌اند در حقوق یک عنصری، مظاهر مختلف عنصر «محرومیت» هستند، مثلاً بیع، نکاح، هبه، مسئولیت مدنی و جزایی و غیره همگی برای رفع محرومیت و هدف همهٔ آنها دفع محرومیت یا رفع محرومیت است و حتی خود قانون‌گذاری هم برای رفع محرومیت یا دفع محرومیت است؛ که به وسیله یک قدرت مرکزی به نام «اصل عدم محرومیت» اداره می‌شود.

از آنجا که نظریه‌های متعددی در حوزه فلسفهٔ حقوق به چشم می‌خورند که دارای عنوان «مکتب حقوق طبیعی» اند، این نظریه‌ها را می‌توان به دو گروه عمده دسته‌بندی کرد: ۱- نظام قدیم حقوق طبیعی؛ ۲- دوره جدید حقوق طبیعی. سنت‌های قدیمی حقوق طبیعی، نظریه‌ای اخلاقی را پیشنهاد می‌کنند که انسان می‌تواند با استفاده از آن‌ها درک کند که چگونه باید در مورد موضوعات حقوقی بیندیشد یا به آنها عمل کند؛ اما بر اساس نظام جدید حقوق طبیعی، هیچ کس نمی‌تواند قانون را بدون ارزش اخلاقی درک یا توصیف کند که این اثر از آن حول محور گروه دوم بحث کرده است.

منابع و مأخذ:

۱. جعفرزاده، یوسف و امین کلیبر، نصرالله، (۱۳۹۴). «دیدگاه مکاتب حقوق طبیعی و اثباتی درباره رابطه قانون و اخلاق». شناسه (COI) مقاله: ۰۷۸_۱_۰۱ LAWI منتشر شده در نخستین کنگره بین‌المللی حقوق ایران.
۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۷۸). ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش.
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۳۲). اصول فلسفی حقوق از ادوار فلسفه ابوالمعالی. تهران: چاپخانه موسوی.
۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۳۲). اصول فلسفی حقوق. تهران: چاپخانه موسوی.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۷۵). دانشنامه حقوقی، جلد اول. تهران: امیرکبیر چاپ پنجم.
۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۸۲). فن استدلال منطق حقوق اسلام، تهران: گنج دانش.
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۹۳). فلسفه حقوق مدنی، جلد دوم، تهران: گنج دانش، چاپ سوم.
۸. دانش پژوه، مصطفی و خسروشاهی، قدرت الله. (۱۳۹۰). فلسفه حقوق، تهران: : موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۹. طالبی، محمدحسین، (۱۳۸۹). «نظریه حقوق طبیعی در فلسفه حقوق». فصلنامه معرفت، شماره ۴۶.
۱۰. فهیمی، عزیزالله، (۱۳۸۰). «فلسفه حقوق». مجله پژوهش‌های فلسفی - کلامی، شماره ۹ و ۱۰.
۱۱. قنبری، محمدرضا، (۱۳۸۶). بر تارک علم (شرح زندگانی، افکار و آثار استاد محمدجعفر جعفری لنگرودی). تهران: گنج دانش.
۱۲. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۷). فلسفه حقوق، جلد اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.